

در پیرامون تأثیر ادبیات انگلیسی زبان
بر ادبیات فرانسه در قرن نوزدهم
اثر: حمزه ساجدی
مرّبی گروه فرهنگ و زبانهای باستانی
در مرکز بین‌المللی زبان فارسی دانشگاه تهران
(از ص ۲۴۹ تا ۲۶۸)

چکیده:

از ابتدای قرن نوزدهم ادبیات دورهٔ رمانتیک فرانسه، که به ادبیات رمانتیک انگلیسی نزدیک بود و این مراتب هم بطور متقابل بود، متوجه ادبیات جوان آمریکا و مؤلفین نوپرداز و گاه نامتعارف آن می‌شود و نسبت به آن شور و شوق وافری از خود نشان می‌دهد و حتّی مُعرّف آن در اروپا می‌شود. مقاله حاضر به بحث و بررسی این روند و نیز اهمّیت آن بر ادبیات فرانسه می‌پردازد و در این رهگذر ملاحظاتی چند در خصوص شناخت و تأثیر ادبیات شرقی را، که موجد و بانی آن نیز خاورشناسان بوده‌اند، ارائه می‌کند. جادارد که زمینهٔ اخیر، که بیشتر در رساله‌های دانشگاهی غرب مورد بررسی و تحقیق بوده است، در کشور ما نیز جایگاه مُختص خود را بیابد و اهمّیتی را که شایسته آن است کسب کند.

واژه‌های کلیدی: ادبیات آمریکا، ادبیات فرانسه، قرن نوزدهم، تأثیر متقابل آن.

مقدمه:

فیلیپ مورن فرینو (Ph.M.Freneau)، پدر شعر آمریکا، تبار فرانسوی داشت و تا قبل از استقلال آمریکا مصائب زیادی را متحمل شده بود چون که بکرات از طرف انگلیسی‌ها مورد شکنجه و آزار قرار گرفته بود. فرینو در سال ۱۷۷۱ شعری تحت عنوان «افتخار روزافزون آمریکا» سرود (R. Caratini, P.I-50) و در آن هموطنان خود را به خلق ادبیاتی که مختص آمریکا باشد تشویق نمود. این دعوت به جهش ملی در زمانی انجام می‌گرفت که جمعی از اهل ذوق و هنر در آمریکا در جستجوی ایده آل استقلال این کشور بودند و در نتیجه نوشته‌ها یا جنبه سیاسی داشت و یا سیاسی و ادبی. بعدها و در بین نخستین نسل پس از استقلال آمریکا، شعرایی پدیدار گشتند که از قلم خود بعنوان یک اسلحه سیاسی استفاده می‌کردند. البته در این مرحله نیز ما باز هم فرینو (با کتر تراویک، تاریخ ادبیات جهان، ترجمه عربعلی رضائی، تهران، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۷۹۱) را در بین آنها می‌بینیم.

لکن اهمیت مطلب در این است که ادبیاتی که تا اوایل قرن نوزدهم به مباحثی همچون شرح سفر و مهاجرت به آمریکا و مواجه شدن با هندی‌شمردگان و حصول به استقلال می‌پرداخت، در همین ایام با فکری نو بخود می‌آید و از آنجائیکه دست مایه‌ای انگلوساکسونی دارد و ادبا و بزرگان علمی اش بمناسبت‌های گوناگون به انگلستان می‌روند، بزودی نظرش را نیز معطوف به مباحثی می‌کند که حتی برای کشورهای اروپایی دارای ادبیات غنی بدعتی خوش هنگام در ایام رمانتیسیم در تلاطم است. از جمله این کشورها فرانسه بود که علی‌رغم مجاورتش با انگلستان - که ادبیاتش بیش از ادبیات هر کشور دیگری به او نزدیک است (زنه و لک، تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ازباب شیرانی، تهران، ۱۳۷۷، ج (۱) ع، ص ۱۱) - به ادبیات انگلیسی زبان آمریکا همچون منبعی نو و روح افزا می‌نگریست.

بررسی روند تأثیر پذیری:

در اوایل قرن نوزدهم، زمانیکه نخستین رمان نویس های آمریکایی پدیدار گشتند و برای برپایی ادبیات ملی کوشش کردند، تا مدت مدیدی اندیشه حذف (Caratini, P.I-50) زبان انگلیسی آنها را بخود مشغول داشته بود. لکن از آنجائیکه از نظر فکری خیلی به نویسندگان انگلیسی در همین دوره و ادوار پیشین وابسته بودند، ماحصل آثار و نوشته های داستانی آنها تقلیدهای کم و بیش موفقی بود که از این نویسندگان بعمل می آورند، بویژه آنکه اعضای مکتب کینکربوکر (Kinckerbocker) هم جزو آنها بودند.

واشینگن ایروینگ (W.Irving)، که نام و آثارش با این مکتب در آمیخته است، از اولیور گلداسمیت (O.Goldsmith)، صاحب رمان «نامه های چینی» (تراویک، ج ۲، ص ۱۰۲۹)، که بعدها منتسکیو (Montesquieu) از آن الهام گرفت و از جوزف ادیسن (J.Addison)، همکار فعال نشریه «تماشاچی»، که منتسکیو برای نوشتن «نامه های ایرانی» خود از آن نیز الهام گرفت، از جانن سوئیفت (J.Swift)، مؤلف «سفرهای گالیور» و از رمانتیک های آلمان تقلید می کرد؛ ویلیام کالن براین (W.C.Bryant)، شاعر رمانتیک و صاحب منظومه های «ایلیاد» و «ادیسه» متأثر از آثار شاعر انگلیسی ویلیام وردزورث (W.Wordsworth) بود؛ و جیمز فنیمور کوپر (J.F.Cooper)، که رؤیای برابری با والتر اسکات (W.Scott) را در سر می پروراند، در فرانسه مورد توجه نویسنده بزرگی همچون بالزاک قرار گرفت که به تقلید از او اثری معروف از خود بر جای گذاشت.

در این ایام اسکات در فرانسه از اشتهار فراوانی برخوردار بود و سبک نوشته های او و بخصوص رمان های تاریخی او استاندال (Stendhal)، بالزاک (Balzac)، دوما (Dumas)، هوگو (Hugo) و وینی (Vigny) را مفتون خود کرده بود و نشریه (É. Henriot, p.410) «الته شعر و ادب فرانسوی» (La Muse Française) (1813)، ارگان رمانتیک های فرانسه، به نقد و بررسی آثار او و هموطنش، لرد بایرون

(Byron)، می پرداخت. لازم به یاد آوری است که رمانتیسیم فرانسه تا حدی مدیون (Lagarde et Michard, t.3,p.10) نویسندگان آلمان و انگلستان، بخصوص اسکات بود. البته وی تا سال ۱۸۱۳ بیشتر بخاطر سروده هایش (تراویک، ج ۲، ص ۱۰۵۰) اشتهار داشت، لکن در همین سال بعلت ورشکسته شدن بنگاه انتشاراتی نسبتاً معظمی که او در آن سهام بود، گرفتار مشکلات مالی شدیدی شد و برای جبران مافات لاینقطع (همانجا) به نوشتن پرداخت - بالزاک، مرید فرانسوی اش، دقیقاً همین راه را پیمود - و در این راستا در رمان نویسی نیز دست به بدعت زد و رمان تاریخی را، که با نام او عجین شده است، ارائه نمود.

در این رمانها محل حوادث اغلب زادگاه خودش اسکاتلند بود و روح حماسی (همانجا، ص ۱۰۵۱) مردم، بخصوص مردان اشرافی آن، مورد بررسی تاریخی قرار گرفته بودند و با دقت و جزئیات نیز توصیف شده بودند. «عتیقه جو، ۱۸۱۶»، جورج سوم، «آیوانهو، ۱۸۱۹» ریچارد اول، «کنیلورث»، ۱۸۲۱، دربار ملکه الیزابت و «کوئینتین دوروارد، ۱۸۲۳»، فرانسه عصر لویی یازدهم را بعنوان درون مایه و اساس کار در برداشتند و مهم تر این که در «طلسم، ۱۸۲۵» که محل داستان در شرق و در دوران جنگهای صلیبی بود، به نبرد بین ریچارد اول و صلاح الدین ایوبی پرداخته بود.

بالزاک، که از همان ابتدای جوانی اش شیفته آثار اسکات بود، ابتدا تراژدی «کرامول، ۱۸۱۹» را نوشت که نه بر روی صحنه برده شد و نه تا وقتیکه زنده بود منتشر شد (Caratini, P.LVI). سپس توجه اش را معطوف به نهضت دهقانان سلطنت طلب بُرتاین فرانسه در حوالی سال ۱۸۰۰ نمود که با ارتش جمهوری خواه به مواجهه برخاسته بودند و سرانجام اینکه شورش آنها درهم کوبیده شد.

برای تهیه اسناد مربوط به این شورش و نوشتن رمانی تاریخی بر اساس آن، بالزاک سفری به منطقه حوادث می کند و با یکی از ژنرال های دست اندرکار به صحبت می نشیند و رمان خود را در سال ۱۸۲۹ تحت عنوان «آخرین شوان یا

تبرتاین در سال ۱۸۰۰» ارائه می‌کند و سپس بار دیگر آن را با عنوان «شوان‌ها» منتشر می‌کند (Balzac, *Le Père Goriot*, 1963, P.LVI). اگر دقیقاً به آغاز زندگی ادبی او توجه شود، ملاحظه خواهد شد که زندگی ادبی واقعی (Lagarde, t.3, p.356) او با همین رمان جنگ وائده (Vendée) آغاز شده بود.

لکن تم نهضت تاریخی شوان‌ها (Chouans)، که به قتل و خون‌ریزی وحشتناکی در تاریخ فرانسه بعد از انقلاب منجر شده بود، شباهت زیادی با تم تاریخی قتل عام هندیشمردگان آمریکا داشت و چندین نویسنده آمریکایی آثاری در این زمینه منتشر نموده بودند از جمله جیمز فنیمور کوپر. وی در سلسله رمان‌های گیرای «قصه‌های جوراب چرمی» که به زندگی و فاجعه همین هندیشمردگان پرداخته بود، رمانی را با نام «آخرین موهیکنها، ۱۸۲۶» منتشر کرده بود و این امر هم بالزاک را به نوشتن «آخرین شوان‌ها» ترغیب نموده بود. بنابراین بالزاک در انتخاب نوع ادبی از رمان تاریخی به سبک اسکات اقتباس می‌کند و برای تم رمان خود از کوپر الهام می‌گیرد. بعلاوه، فکر بازگشت مدام «جوراب چرمی» از خلال تمامی آثار کوپر، این فکر را در بالزاک بوجود آورده بود تا در رمان‌های خودش بعضی از شخصیت‌های متشخص را دوباره با هیئتی نو وارد صحنه نموده و بین آنها ارتباط برقرار بکند. لکن چنین ویژگی در اسکات مشاهده نمی‌شد و در نتیجه رابطه‌ای بین رمان‌های گوناگون او وجود نداشت. شاید که اگر بعضی از شخصیت‌های داستانی اش دوباره وارد صحنه می‌شدند ممکن بود که او تصویری بس منسجم‌تر و بهتر را از آثارش ارائه می‌نمود (Henriot, p.511).

هوگو در «نتردام دوپاری، ۱۸۳۱» به باز آفرینی قرون وسطای بدیع منظری می‌پردازد که معرف شور و شوق رمانتیسیم برای گوتیک بود. در اقدامی جالب، آنهم سال‌ها پس از انتشار همین رمان، هوگو رمان «نودوسه، ۱۸۷۴» را منتشر می‌کند و در آن پس از بالزاک به شوان‌ها (Lagarde, t.3, p.239) و جنگ وائده می‌پردازد و بعلاوه در آن دو طرز فکر متفاوت از انقلاب ۱۷۸۹ را نیز از نظر می‌گذراند.

آلفرد دووینی رمان تاریخی «سن مار، ۱۸۲۶» را منتشر می‌کند، رمانی که نوعی ابراز بیان رمان گونه از فلسفه تاریخ است. رابطه‌ای واجب و ضروری در وینی است که فن رمان تاریخی او و نظریه فلسفی او را از تاریخ بطور اخص و حقیقت را در هنر بطور اعم بهم پیوند می‌دهد (*Ibid.*, p.235).

الکساندر دو ما (پدر)، که ذوق فراوانی در ارائه رمان‌های مردمی داشت و از آنجائیکه اوژن سو (E.Sue) با «اسرار پاریس، ۱۸۴۲» بازار گرمی را بوجود آورده بود، در سال ۱۸۴۴ «سه تفنگدار» را ارائه می‌کند و در آن ماجراجویی و قتل و داستان تخیلی را به نوعی حماسه پرتحرک تبدیل می‌کند و برای موفقیت در اقدام خود موضوع داستان را شبیه رمان تاریخی «سن مار» انتخاب می‌کند و آن را با دوره سلطنت لویی سیزدهم مرتبط می‌گرداند (*Ibid.*, p.239).

گئورگ براندس (G.Brandès)، منتقد دانمارکی می‌گفت که «ادگار آلن پو. (É. A.Poe) بیش از هر نویسنده خارجی در ادبیات فرانسه تاثیر گذاشته است» (ویگر، ص ۹۹). در واقع پویایی و سرزندگی ادبیات فرانسه در اواسط قرن نوزدهم تا حدی مدیون مقام ادبی شارل بود لر (Ch.Baudlaire) بود که چون به زبان انگلیسی مسلط بود و بویژه قرابت‌های فکری و روحی نزدیکی با پو داشت - تا آنجا که وی را «یکی از استاد‌های معنوی» (Lagarde, t.3,p.575) او دانسته‌اند -، بعنوان مترجم و معرف آثارش نه تنها در فرانسه بلکه در اروپا شناخته شد، آنها هم در حالیکه آمریکای کویکرها (Quakers) و پاکدینان (Puritans) نسبت به او بی‌اعتنایی می‌کرد، بطوری که رفته رفته مبدل به نخستین «نویسنده ملعون» در تاریخ ادبیات آمریکا شد. وی در آغاز داستان «چاه و آونگ» گفته بود: «بالاخره هنگامی که آنها مرا باز کردند.» این گفته را منتقدین بطور تلویحی چنین تعبیر کرده‌اند که فرانسوی‌ها او را از بند رها کرده‌اند و بود لر، که خود فاصله چندانی با شعرای ملعون عصر خود نداشت، قبل از همه و آنها هم با صلابت تمام به این امر پرداخت (ویگر، ص ۱۰۵).

پو، شاعر، ماجراجو، خود آرا (dandy)، الکلی و بگفته بود لر (Caratini, p.I-51)

«معتادی که همچون به عمق آسمان و جهنم می‌رسد»، از هنگام طفولیت زندگی مصیبت بارو حزن انگیزی داشت، لکن در زندگی ادبی او را سُراینده اشعار سمبولیک و رمانتیک، نویسنده آثار خیالپرداز، مخوف و جنایی و منتقدی برجسته و نیز اولین امریکایی که نظریه «هنر برای هنر» را ارائه نمود می‌دانند (تراویک، ج ۲، ص ۸۰۴). مکتب شعری سمبولیسم متأثر از پو بود و بودلر هم «کما بیش وی را سرمشق خویش قرار داده بود» (همانجا، ص ۸۰۳)، چونکه نوشته‌های او بیشتر باب طبع خوانندگان فرانسوی بود تا آنگوساکسونها.

بعلاوه، سوای بودلر، مالارمه (Mallarmé) نیز اشعارش را ترجمه کرد و بدینسان دو شاعر بزرگ انگلیسی دان برای شناساندن او همت بخرج دادند. اما چنین بنظر می‌رسد که کیفیت ادبی ترجمه‌های بودلر بسا فراتر از کیفیت اصل داستان درآمده است. بی شک علتش در این است که پو - مثل بودلر و بعدها مثل سوررئالیست‌ها - شاعری بود که بیشتر تحت تأثیر و سیطره ناخود آگاه قرار داشت تا توسل به زمینه آگاه.

بودلر، که در حوالی سال‌های ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷، یعنی ایامی که پو هنوز در قید حیات بود، مطالعه آثارش را برای ترجمه شروع کرد، ابتدا شعر مشهور «کلاغ»، ۱۸۵۲ را ارائه نمود و سپس ترجمه «داستان‌های عجیب، ۱۸۵۶» را بهمراه یک بررسی و تحقیق مهم درباره «ادگارپو، زندگی و آثارش» منتشر نمود. در سال ۱۸۵۷ بهنگام ترجمه «داستان‌های عجیب نو»، «یادداشت‌های نو درباره ادگارپو» را به آن اضافه نمود و در سال بعد «ماجراهای آرتورگوردون پریم» را ترجمه و منتشر کرد. سپس در سال ۱۸۵۹ «فلسفه شعرسرایی» او را نیز تحت عنوان «پیدایش شعر» ترجمه نمود (Ibid., P.I-108).

از طرفی، برای خوانندگان انگلیسی زبان، اشعار پو تا حدی با ابتدال زیبایی شناسی همراه بود. آلدوس هاکسلی (A.Huxley)، رمان نویس انگلیسی، که به فلسفه هند نیز گرایش داشت، می‌گفت: «اشعارپو انسان را به فکر دست‌هایی پر از

انگشتر و جواهر می اندازد که بشدت می درخشند و تاثیرهای آوایی و تکرارها در آن خیلی تأکید شده اند (مثل کلاغ و داستان های عجیب) و چنین شکلی غنای تصاویر و الهامات را در خود مخفی نگاه می دارد» (Ibid., P.I-51). بر عکس، در ترجمه فرانسه (بخصوص ترجمه ای که مالارمه از شعرها انجام داده است) تمامی این رویه و پوشش منظوم از بین می رود و دیگر چیزی جز تنه شعر، که دارای زیبایی بی حد و حصری است، نمی ماند. شعر «کلاغ» بر نقاش معروف ادوارمانه (E.Manet) و مالارمه تاثیر گذاشت و بودلر نیز آن را مضمون یکی از اشعارش قرار داد.

زندگی بودلر تقریباً شبیه زندگی پو بود و بعلاوه هر دو از جهاتی زندگی کولی وار و شور و شوق لرد بایرون انگلیسی را در خود داشتند. وی نیز در زندگی خود بطور اغراق آمیزی به کارهای خلاف عرف مبادرت کرده بود و همین امر هم در اشتها او کمک زیادی نموده بود. بودلر بیشتر شیفته همین خصوصیات نامأنوس و خلاف عرف پو بود، مثل اعتیاد به مواد افیونی، که تقریباً در آن ایام ابتدا بطور جسته و گریخته در ادبیات با عناوین گوناگون از آن صحبت شده بود. لکن «جنگ تریاک» که در سالهای ۱۸۳۶ تا ۱۸۴۲ بین دولتی اروپایی و استعمارگر همچون انگلستان، که برای فروش آن با زور اسلحه به مردم چین با دولت این کشور بجنگ پرداخته بود و فروش آن را تحمیل نموده بود، آن را بشکل علنی تر و بسا مبتذل تر نشان داد.

در فرانسه واژه «تریاک» (tériaki, theriaki) در دهه ۱۸۳۰ وارد ادبیات شده بود و بالزاک آن را در داستان «دختر چشم طلایی، ۱۸۳۴» بکار برده بود و البته بعداً در آثار دیگر او، از جمله در «باباگوریو، ۱۸۳۵» (Le Père Goriot, P.236) دیده شد. تئوفیل گوتیه (Th.Gautier) نیز آن را در مقدمه «مادموازل دوموپن، ۱۸۳۶» بکار برده بود.

شاعر و منتقد انگلیسی ساموئل تایلور کولریج (S.T.Coleridge)، اعتیاد و حشنتاکی به تریاک پیدا کرده بود و آنطور که خودش می گفت قطعه شعر معروف خود «قوبلاخان، ۱۸۱۶» (تراویک، ج ۲، ص ۱۰۴) را در خوابی افیونی سرود و سپس آن را

در عالم بیداری تحریر نمود. اعتیاد مزمن او را در رویا غرق کرده بود و بر حال و هوای شعر جادویی او تأثیر نهاده بود. بعلاوه ویلیام وردزورث، شاعر و همکار نزدیک کولریج در ویرایش دوم «چکامه‌های غنایی» وی، وهم و خیال را برای نخستین بار از هم متمایز نمود و در مورد وهم گفت: «... قوه‌ای است که با انواع موقعیت‌های ناگهانی و تراکم صور خیال، در ما موجب لذت و شگفتی می‌شود» (ولک، ج ۲ (۱۳۷۴)، ص ۱۷۸ و نیز ص ۱۹۲). نکته قابل تأمل در این است که تعریفی که بدینسان وردزورث ارائه می‌کند بی‌شبهت با عالم هیپروت نیست.

بهرحال توماس دِکوئینسی (Th.de Quincy)، که کولریج را بخوبی می‌شناخت (ولک، ج ۳ ص ۱۵۸)، به وصف اعتیاد وی نیز پرداخته بود، لکن خودوی، که افیونی قهاری بود، تحت تأثیر این ماده هیپروت را آثاری همچون «اعترافات یک انگلیسی افیون خور، ۱۸۲۲»، «شورش تاتارها» و «در پیرامون قتل که بمنزله یکی از هنرهای زیبا است، ۱۸۲۷» را ارائه نموده بود (تراویک، ج ۲، ص ۱۰۴۹. نیز رک: مجتبی مینوی، پانزده گفتار، ج ۳، تهران، توس، ۱۳۶۷، ص ۳۹۹) که البته نوشته اول او الهام بخش بودلر برای نوشتن «بهشت‌های تصنعی، ۱۸۶۰» بود.

این اثر بهنگام انتشار متشکل از دو بخش «شعر حشیش» و «یک افیون خور» بود و نوشته اخیر در واقع تفسیری بر آثار دِکوئینسی بود. پس از مرگ مؤلف، در چاپ کلیات آثار او قطعه‌ای نیز تحت عنوان «در باره شراب و حشیش مقایسه شده همچون وسایل تکثرفردیت» وجود داشت. بودلر، که خود معتاد بود، در ابتدا از لودانوم استفاده می‌کرد و حتی تا صد و پنجاه قطره از آن را، بی هیچ خطری، در روز مصرف می‌کرد. بعدها به تریاک و حشیش روی آورد. «بهشت‌های تصنعی» چیزی جز مداحی منفی از مواد افیونی و مخرب بیش نیست. پس از اینکه از روی آگاهی و وقوف به طبیعت می‌پردازد، به استفاده و تأثیر مواد اعتیادی و نیز به بررسی و یک طرح قیاسی بین این مواد و مستی می‌پردازد. مخلص کلام اینکه، از نظر او شراب وسیله فرار و گریز برای طبقات زحمتکش است و حشیش برای خود آرایان و

شعرا (Caratini, p.I-108).

نهضت ترجمه در فرانسه از همان اوایل قرن نوزدهم دنیای نسبتاً جدیدی را بر روی اهل علم و ادب گشود. در این مقطع زمانی مورد بحث تمایل به ترجمه از آلمانی تقریباً بموازات تمایل به انگلیسی به پیش می‌رفت. ویکتورکوزن، (V.Cousin)، هگل را ترجمه می‌کند، ادگارکینه (E.Quinet) هردر، امیل لیتره (E.Littre) اشتراوس و ژراردونروال (G.de Nerval) گوته و بدینسان فلسفه، تاریخ و ادبیات آلمان در فرانسه ایام رمانتیک‌ها معرفی می‌شوند. بودلر به عنوان مترجم انگلیسی و معترف ادبیات انگلوساکسون در ایامی که پوهنوز در قید حیات بود و آثارش طنین آثار لردبایرون را داشت، اقدام به ترجمه آثار او می‌کند. ترجمه‌های او از نظر اهمیت همان تأثیری را بر ادبیات فرانسه خواهد داشت که ترجمه‌های فردریک روکرت (F.Rockert) از عربی و فارسی بر ادبیات آلمانی و ادوارد فیتز جرال (E.Fitzgerald) از فارسی بر ادبیات انگلیسی. به عبارت دیگر، اهمیت مطلب در این است که این ترجمه‌ها دیگر ترجمه محسوب نمی‌شوند بلکه بخشی از ادبیات این کشورها را تشکیل می‌دهند.

به علاوه، بودلر به اشعار شاعر بزرگ امریکایی هانری وردزورث لانگفلو (H.W.Longfellow) هم علاقه پیدا کرده بود. وی سفرهایی به اروپا، از جمله فرانسه، انجام داده بود و زبان‌های اروپایی، از جمله فرانسه، را تدریس می‌کرد و نکته قابل تأمل در این است که مضمونی که قبلاً شاتوبریان با مهارت به آن پرداخته بود او نیز با مهارت به آن می‌پردازد.

در سال ۱۷۹۱ شاتوبریان سفری به آمریکا می‌کند و شعر منثور خود را به نام «نچز» (*Les Natchez*)، که آن را «حماسه طبیعت» می‌نامد و همانند روسو هندیشمردگان را «فرزندان پاک و بی غل و غش طبیعت» (تراویک: ج ۱، ص ۴۵۷) خطاب می‌کند، ارائه می‌کند لکن خود اثر سرانجام در سال ۱۸۲۶ منتشر می‌شود.

قبیله هندیشمردگان نچز در اوایل قرن هجدهم توسط فرانسوی‌ها قتل عام

شدند و شاتوبریان با دست مایه قرارداد این حماسه خونین، اثر خود را بصورت داستانی عشقی بین قهرمان مرد (ژنه) و دختری سرخ پوست ارائه می‌کند. انتشار نچز که پس از انتشار «آتالا» (۱۸۰۱) و «ژنه» (۱۸۰۲) انجام گرفته بود، مضمون حماسه هندی‌شمردگان را که جنبه تاریخی داشت وارد ادبیات می‌کند.

در سال ۱۸۴۷ لانگفلو مضمون مشابهی، لکن در جهت عکس مضمون شاتوبریان انتخاب می‌کند و آن را بصورت اثری منظوم و تحت عنوان «ایوانجیلین» (*Evangeline*) منتشر می‌کند. بعلاوه، لانگفلو برای بیان دل‌بستگی خود به هندی‌شمردگان، افسانه‌ها و فرهنگ قومی آنها را در سال ۱۸۵۵ تحت عنوان «سرودهای هایاواتا» (*Hiawatha*) منتشر می‌کند و اشتهار او در این ایام به حدی است که آثارش را به زبان‌های اروپایی از جمله به فرانسه - بخصوص توسط بودلر - ترجمه می‌کنند. بودلر خود بصراحت می‌گوید که دوبار در «گل‌های شر» از لانگفلو الهام گرفته و شعر «چقی صلح سرخپوستان» را از او تقلید کرده است (ویگر، ص ۱۴۱).

در دوره‌ایی که در تاریخ آمریکا به «عصر جاکسون» اشتهار دارد و سال‌های بین ۱۸۲۵ تا ۱۸۴۰ را در بر می‌گیرد، ادبیات ملی آمریکا بدور از تاثیر الگوهای اروپایی (Caratini, p.I-52) (نئوکلاسیسم انگلیسی و رمانتیک آلمانی) تکوین می‌یابد و نام آورانی همچون امرسون، ملویل و وایتمن ظهور می‌کنند. یکی از نتایج بارز این دوره پیدایش نهضت تعالی‌گرایی بود که «از منابع فلسفی و ادبی گوناگونی نظیر افلاطون، پیشگویان هندو، ایدئالیست‌های فرانسوی و فیلسوف آلمانی کانت الهام بسیار گرفت» (تراویک، ج ۲، ص ۸۱۳) و موجد آن نیز پاستور امرسون بود.

در سال ۱۷۹۷ وردزورث و کولریج به آلمان سفر کردند و وی در آنجا آلمانی فرا گرفت و به تحصیل فلسفه پرداخت (تراویک، ج ۲، ص ۱۰۳۹) و بعدها، در سال ۱۸۰۹ و ۱۸۱۰، نشریه‌ای سیاسی و فلسفی به نام «فرند» (*Friend*) منتشر نمود. او «فلسفه اصالت تصور آلمانی» (همانجا، ص ۱۰۴۰) را به انگلستان آورد و گنجینه‌های ادبیات آلمان را به هموطنان خود معرفی کرد. اشتهار این شاعر و نویسنده در بین اعضای

دانشگاه هاروارد و وجود «مجله آمریکایی شمالی» که حتی در کلکته هم به فروش می‌رسید، کم‌کم موجباتی فراهم کردند تا فلسفه تعالی‌گرایی توسط امرسون و همفکران او صبغه آمریکایی بخود بگیرد و معرف افکار این گروه همفکر بشود. امرسون خطیب و نویسنده‌ای چیره دست بود و با نوشتن نخستین اثر مهم خود «طبیعت، ۱۸۳۶» که بعنوان اساسنامه فلسفی این نهضت شناخته شده است، این نهضت فلسفی را وارد ادبیات کرد.

در سال ۱۸۳۷، امرسون خطابه «محقق آمریکایی» را ایراد می‌کند که بلافاصله بعنوان «اعلامیه استقلال معنوی» (ویگر، ص ۱۱۵) امریکا شناخته می‌شود. این خطابه در آن واحد مفهومی مذهبی، معنوی و سیاسی داشت و «اساسی متجانس بود برای تعیین هدف، برای تحقیق و تتبع در آمریکا که با شیوه مطالعات آلمانی‌ها که هاروارد مبلغ آن بود، تفاوت داشت (همانجا)» اعضای همفکر امرسون، که در خانه‌های همدیگر جلسات بحث داشتند، سرانجام «انجمن فلسفه متعالی» را تشکیل دادند. امرسون در مسافرت‌هایی که به انگلستان و فرانسه نموده بود (همانجا، ص ۱۲۰)، با کارهای سانسکریت شناسان بزرگ این دو کشور و نیز از ترجمه‌های مهم آنها با خبر شده بود و مطالعه آنها را جزو برنامه‌های کار خودش قرار داده بود. «او پانیشادها» که از آثار منثور و مذهبی ادبیات هندی می‌باشد و مجموعه‌ای است در باب آئین برهمن و نیز در برگیرنده نظامی منسجم از اندیشه فلسفی، اطلاعات زیادی در مورد مفاهیم «مایا» (جهان موهوم) و «نیروانا» (محو شدن در روح جهان) را ارائه می‌کند. از این اثر بزرگ و نیز از منظومه‌های حماسی غیر مذهبی «مهاباراتا» که دارای افزوده‌ای به نام «بهاگاوادگیتا» (سرود ایزدی) است، شعربلندی که در آن کریشنا با یکی از پندوها به نام آرجونا درباره فلسفه زندگی به بحث می‌پردازد، امرسون تاثیر پذیرفته بود (تراویک، ج ۱، ص ۱۴۱۳).

گویا بعد از انتشار «مجموعه اشعار، ۱۸۴۷»، که در آن شیوه مخصوص به خودش را بکار برد، یعنی مصرع‌ها در آن از نظر اندازه با هم متفاوت بودند و والت وایتمن

هم از آن استفاده کرد، که امرسون شعر معروف خودش «برهما، ۱۸۵۷» (Brahma) را منتشر کرد که علاقه او را به سروده‌های مقدس هندی، «وداها»، نشان می‌داد. خود او می‌گفت: «مطمئن‌ترین نشانه انحطاط ملی این است که برهمنان دیگر نتوانند فلسفه برهمنی را بخوانند و درک کنند» (ویگر، ص ۱۲۲). او عقاید راسخی در مورد آسیا داشت و حتی ویگر هم متذکر شده بود که «توجهی که او به شرق داشت تا حد زیادی از این اعتقادش ناشی بود که آسیا از لحاظ معنوی قوی‌تر از اروپا است.» (همانجا، ص ۱۲۱) وانگهی، امرسون فقط به مطالعه ترجمه‌های ادبیات هندی بسنده نکرده بود و ترجمه‌های «زند اوستا» از آنکتیل دو پرون و نیز «شاهنامه» فردوسی را مطالعه کرده بود (R. Schwab, P.215).

نکته قابل تذکر این‌که عقاید راسخی هم وجود دارد که نمی‌خواهد تعالی‌گرایی را چیزی جز شکل آمریکایی رمانتیسم اروپایی بداند (Ibid)، چونکه علاوه بر مؤلفین انگلیسی و آلمانی، امرسون از نویسندگان فرانسوی همچون ترجمه‌کینه از هرِدِر و اثر معروف ژوزف ماری دوژراندو (J.M.de Gérando)، «تاریخ تطبیقی نظام فلسفی، ۱۸۰۴» نیز بهره گرفته بود.

گویا که امرسون بعد از انتشار «مجموعه اشعار، ۱۸۴۷» که در آن شیوه مخصوص به خودش را به کار برد - مصرع‌ها در آن از نظر اندازه متفاوت (ویگر، ص ۱۲۰) بودند و ایتمن هم بعدها از آن استفاده نمود - که شعر معروف خود «برهما» را نیز منتشر کرد و در آن علاقه خود را به سروده‌های مقدس هندی، «وداها»، نشان داد. در این ایام در فرانسه کارهای سانسکریت شناس معروف اوژن بورنوف (E. Burnouf) (Henriot, p.603) نه فقط زمینه کارهای خاورشناسان را در فرانسه گسترش داده بود، بلکه دنیای نویی را به اروپائیان شناسانده بود و حتی ادبا و متفکران را متوجه اهمیت فرهنگ و تمدن هند نموده بود. ژول بارتلمی سن هیلر، امیل لیتره، ادگارکینه، ژول میشله و بعدها ارنست ژنان و لوگنت دو لیل هم شدیداً به آن توجه نشان دادند.

شاعر پرشور و آزاده لهستانی، آدام میتسکوویچ (A. Mickiewicz)، که در پاریس مقیم بود و از سال ۱۸۳۸ به همراه دوستان فرانسوی اش ادگار کینه و ژول میشله، به تدریس در گلیژدو فرانس (ونه در سوربن، آنپورکه ویگر (ص ۱۲۲) می‌گفت. رک: Lagarde, t.3p.332.) مشغول بود، نسخه‌ای از کتاب «طبیعت» امرسون را دریافت می‌کند (ویگر، ص ۱۲۲) و سپس مطالعه آن را به دوستش کینه توصیه می‌کند. وی و میشله، که قبلاً در درس خود، در گلیژدو فرانس، از ژوئیته‌ها شدیداً انتقاد می‌کردند، با الهام از این کتاب امرسون هجونا مه «ژوئیته‌ها، ۱۸۴۳» را بطور مشترک منتشر می‌کنند.

«طبیعت» امرسون هم طبیعت خاصی داشت، بطوری که نسخه‌ای از آن بدست رفیقه فرانتس لیست (F. Liszt)، گنتس داگو (C^{se}d'Agoult) نیز می‌افتد و وی، که نویسنده‌ای بنام بود و اسم مستعار دانیل اشترن را بر خود نهاده بود در سال ۱۸۴۶، یعنی ده سال پس از انتشار «طبیعت» نخستین (همانجا) کتاب را در خصوص امرسون به فرانسه می‌نویسد و بدینسان معرف او در این کشور می‌شود، هر چند که کمی بعد منتقد معروف امیل مونتگو (E. Montégu) مقاله مهمی به امرسون اختصاص می‌دهد (ولک، ج (۱) ع، ص ۱۲۰ و ۳۴۳). با این اثر، داگو به نوعی از کارهای تحقیقی مبادرت می‌کند که بعدها عنوان ادبیات تطبیقی را بخود می‌گیرد، چونکه وی تبعی تطبیقی با عنوان «گفتگوهای در باب دانت و گوته» دارد که در آن به تفسیر «کمدی الهی» و «فاوست» می‌پردازد (Caratini, p. IV-9).

ناتانیل هاثورن تجربه (N. Hawthorne)، که عمیقاً مورد احترام پو بود، زندگی اشتراکی را در بروک فارم (Brook Farm) تجربه کرده بود، ولیکن مخالف خوشبینی تعالی‌گرایان آنوقت بود. او که در انگلستان بعنوان کنسول کار می‌کرد، که در حوالی سال ۱۸۵۳ طرف توجه بایارد تایلور «فاوست» (B. Taylor) آمریکا با ترجمه اشتهار زیادی داشت، قرار گرفت که بیهوده سعی کرده بود او را به همراه دروازه‌های خود برای سفر دریایی ناوگان آمریکا، که بفرماندهی پری را بر روی (Perry) ژاپن غرب

گشود (ویگر، ص ۱۵۰)، ببرد.

هنری دیوید ثارو (H.D.Thoreau)، که تبار فرانسوی داشت و از دوستان نزدیک امرسون و نتیجه اینکه از پیروان تعالی گرایی بود، مثل پو عمر زیادی نکرد. ثارو در هاروارد با ادبیات شرقی آشنایی پیدا کرد (همانجا، ص ۱۲۳) و امرسون توجه او را به «باگوات گیتا» و حتی به «وداها» و «زنداوستا» معطوف نمود (ویک، ج ۳، ص ۲۳۹). هدف هر دو نویسنده، در این ایام، این بود که با نوشته‌های خود کمک بکنند که برهمنان بیشتر راغب به دانستن و فراگیری فلسفه برهمنی باشند. البته همانطور که خواهیم دید، ثارو موفق شد که نظر یک هندی جوان را برای دستیابی به استقلال هند از طریق نافرمانی مدنی جلب بکند (ویگر، ص ۱۲۵).

عده‌ای ثارو را با «والدین: یا زندگی در جنگل، ۱۸۵۲»، که ارتباط عمیق او را با طبیعت و افکار روسو نشان می‌دهد، می‌شناسند و به آن ارجح می‌نهند و عده دیگری با مقاله معروف او «نافرمانی مدنی، ۱۸۴۹». این نوشته کوچک که معرف خشم او از مقامات حکومتی و حتی امتناع او از پرداختن مالیات است، در لندن، در حوالی سال ۱۸۸۸، بدست جوانی هندی به نام گاندی می‌افتد که مشغول تحصیل در رشته حقوق بود. خود وی در گفتگوهایش با رومن رولان (R.Rolland)، نویسنده و صلح دوست بزرگ فرانسوی، گفته بود که «رامایانا» مرتباً در خانواده او خوانده می‌شد (رومن رولان، مهاتما گاندی، ترجمه محمد قاضی، ج ۳، تهران، ۱ روز ۱۳۴۷، ص ۲۳)، لکن این در لندن، مرکز مطالعات هندی، بود که او به زیبایی «باگوات گیتا» پی برد و از آن سرمست گردید (همانجا، ص ۲۶. لازم به یاد آوری است که در سال ۱۷۸۵ چارلز ویلکینز (Ch.Wilkins) «باگوات گیتا» را به انگلیسی ترجمه در لندن منتشر نمود و دو سال بعد کشیش ژان پی برپارو (J.B.Parraud) آن را به فرانسه ترجمه و در لندن و پاریس بچاپ رسانید) و حتی «ارزش مقاومت منفی را در اوقوت بخشید» (همانجا، ص ۵۴). آنچه که مسلم است گاندی علاقه زیادی به نوشته‌های ثارو پیدا کرد (ویگر، ص ۱۲۵) و وقتیکه به آفریقای جنوبی رفت (گاندی، ص ۵۶) و روزنامه «عقیده هندی» را در سال ۱۹۰۴ در آنجا تاسیس کرد،

قسمتی از «نافرمانی مدنی» را ترجمه و در آن منتشر نمود و کم کم این عنوان را به منظور شعار نهضت مقاومت منفی برای کسب استقلال میهنش انتخاب کرد (همانجا، ص ۱۲۵؛ ویگر، ۵۴ و ۱۹۶؛ تراویک، ج ۲، ص ۸۱۴).

نام والت وایتمن (W. Whitman) امریکایی، که تبار هلندی داشت و مؤلف «برگهای علف، ۱۸۵۵ و ۱۸۹۲» و «چشم اندازهای دموکراسی، ۱۸۷۱» بود، تقریباً همیشه به همراه لقب «پیامبر دموکراسی» آورده می شود. او در طول فعالیت ادبی اش هم خود را مصروف بوجود آوردن «یک ادبیات بزرگ ملی برای تربیت توده های مردم» (تراویک، ج ۲، ص ۸۲۶) نموده بود، معذالک در اواخر عمرش می گفت (ویگر، ص ۱۷۳): «من مورد قبول زمان خودم واقع نشده ام بلکه به رؤیاهای شیرین آینده متکی گشته ام.» زمانیکه وایتمن اولین بار مجموعه اشعار «علف های هرز» را بدون قافیه و وزن، یعنی بصورت شعر آزاد (برای اطلاعات بیشتر در زمینه شعر آزاد به توضیحات مترجم فاضل «تاریخ نقد جدید»، ج (۱) ع، ص ۴۰۴ مراجعه شود) منتشر کرد، او را «مسخره و طرد کردند» (ولک، ج (۱) ع، ص ۲۵۰). لکن فقط امرسون بود که از اشعارش استقبال نمود و او را در کارهای ادبی اش، که صبغه ای از روزنامه نگاری آنوقت را داشت، تشویق نمود. اما دیری نپایید که وایتمن از امرسون فاصله گرفت و خود را منتسب به مشرب ایدئالیست های آلمانی نمود و دم از قرابت با افکار و اندیشه های کانت، شلینگ، فیخته و هگل زد و حتی فیلسوف اخیر را «برترین آموزگار نوع بشر و زبده ترین طبیعت محبوب ذهن و روح (همانجا، ص ۲۵۲)» خود دانست. او، که شناخت چندانی از فیلسوفان آلمانی نداشت، صرفاً بعلت علاقه ای که به استفاده از حیثیت فلسفه داشت گفته بود: «فلسفه آلمانی ها مهمترین فیضان ذهنی اعصار جدید و همه اعصار است...» (همانجا، ص ۲۵۳).

علی رغم آنچه که گفته شد وایتمن، پس از پو، بیشترین تاثیر را بر ادبیات اروپایی، بخصوص فرانسوی داشت. پو، مترجم و شاعر بزرگی همچون بودلر و حتی مالارمه را داشت و وایتمن، مترجم و شاعر خوش قریحه ای همچون ژول

لافورگ (J.Laforgue) (Caratini, P.IV-139) که در جوانی بعلت ابتلا به سیل در گذشت.

آندره ژید (A.Gide)، که به زبان انگلیسی آشنایی کامل داشت، پس از قرائت‌های مدام آثار وایتمن، «منتخبات آثار» او را در «مجله جدید فرانسوی»، ۱۹۱۸ منتشر نمود. بعلاوه شاعر سمبولیست آمریکایی مقیم فرانسه، فرانسیس ویه له گریفین (F.Viélé-Graffin) (Ibid., P.IV-247)، آثار او و نیز آثار شاعر و منقد انگلیسی الجرنن چارلز سوئینبرن (A.C.Swinburne)، ستایشگر پرشور بودلر و هوگو، را بفرانسه ترجمه کرد، آنهم در حالیکه هموطن پرشور و شوق او، استوارت مریل (S.Merrill)، که او نیز مقیم فرانسه بود و به سبک پُل وِرلن (P.Verlaine) (Ibid., P.III-38) و ژوزه ماریا دو هِردیا (J.M.de Hérédia) شعر می‌گفت، اشعار آلو آزیوس برتران (A.Bertrand)، تئودوردوبانویل (Th.de Banville) و بودلر را بسال ۱۸۹۰ در نیویورک منتشر کرد. آنچه که جالب است تا یادآوری شود، ترجمه اشعار وایتمن به آلمانی توسط شاعر انقلابی فردیناند فرای لیگرات (F.Freiligrath) می‌باشد، که از دوستان مارکس بود و قبلاً اشعار موسه و هوگو را نیز ترجمه کرده بود.

وایتمن مطالعاتی در خصوص ادبیات شرقی انجام داده بود و مثل امرسون و تارو با آثاری چون «باگوات گیتا» آشنایی داشت. بعد از کارهای تحقیقی و ترجمه‌های اوژن بورنوف در فرانسه، ادبا و شعرایی همچون لوگنت دولیل، بورژ و تِن به آن تمایل نشان دادند و در نتیجه در فرانسه آن زمان علاقمندی به ادبیات هندی مرسوم شد. تقریباً وضعی شبیه به آن در آمریکا بوجود آمد و وایتمن با ادبیات فلسفی ایران (ویگر، ص ۲) و نیز با اشعار فارسی آشنایی پیدا کرد بطوری که در سال ۱۸۶۶ یکی از منتقدین انگلیسی درباره «برگهای علف» گفته بود: «شاعر توانسته است خود را نه تنها با روح شعر فارسی بلکه با کلیه ویژگیها، لحن و خصوصیات آن آشنا سازد» (همانجا، ص ۱۷۴).

پس از ادبیات هندی و فارسی، وایتمن، بعنوان روزنامه‌نگار، ورود یک هیئت ژاپنی را در سال ۱۸۶۰ به نیویورک بهانه‌ای برای شعر جدید خودش «پیام آوران» قرار می‌دهد و در آن اظهار می‌دارد: «بالاخره مشرق نه تنها ژاپن بلکه آسیای پراحترام مادر تمام ملل به سوی ما می‌آید» (همانجا، ص ۱۷۸). تاثیر این نگرش وایتمن برای او در ژاپن موثر واقع می‌افتد، به طوری که بعضی از اشعار او شدیداً مورد استقبال قرار گرفته و جزو متون در سی این کشور می‌شود (همانجا، ص ۱۷۷ و ۱۷۸). البته در ایامی که ادبیات غربی در ژاپن شناخته شد و رمانتیسیم فرانسوی موقعیت خود را در آنجا تثبیت نمود، ترجمه‌های زیادی نیز از آثار بودلر، وِرنلن و حتی شاعران سمبولیست اروپایی در آنجا انتشار یافت (ژاکلین پیژو - ژان زاک جودین، ادبیات ژاپن، ترجمه افضل وثوقی، مشهد، ۱۳۶۹، ص ۱۰۶).

شعر آزاد در نزد کلاسیک‌هایی همچون لافونتن، که در فابل‌های خود از این فن استفاده می‌کرد، وجود داشت، ولیکن از آغاز نهضت ادبی سمبولیسم به شعری گفته می‌شد که فارغ از قافیه و محاسبه هجاها بود و در کمال آزادی موزون هم سروده می‌شد. بعلاوه، رابطه‌ای بین فن شعر آزاد و نوعی ابهام درونی، که ویژگی دل‌تنگی بخشی از شعر سمبولیست است، برقرار می‌گردد.

شعرای سمبولیست طرفدار این نوع شعر سرایی شدند و وایتمن هم تا مدتها به مثابه حواری آنها بود. این تأثیر بر شاعر جوانی به نام ژول رومن (J.Romains) تعیین (Lagarde, t.4, p.17) کننده بود.

بدین معنی که چند شاعر همفکر و همداستان، که مثل تعالی گرایان بروک فارم برنامه‌ریزی کرده بودند و برای کار جمعی در صومعه‌ایی در کره‌تی (Créteil) مستقر شده بودند، مجموعه شعرهایی را که از یک روحیه همبستگی با دنیای انسان‌ها الهام‌گر آنها بود، ارائه نمود بودند و رومن، که در یکی از روزها صرفاً بعنوان بازدید کننده به آنجا رفته بود، دلایل الهام را تبدیل به نظری کلی نمود که بی‌ربط با تغزل اجتماعی وایتمن، مداح «رفاقت» امریکایی نبود.

او نظریه‌اش را بصورت مکتب همداستانی (Unanimisme) در مجموعه شعر «زندگی همداستانی، ۱۹۰۸» ارائه نمود، آنهم در حالیکه اشعار وایتمن تا این تاریخ فقط بصورت قطعات منتخب و مُجْزَا منتشر شده بود، چونکه متن کامل «برگهای علف» در سال ۱۹۰۹ منتشر می‌شود (Ibid.).

بدینسان وایتمن، که در جوانی با «توده‌گرایی» (Populisme) فرانسویان قرابت‌هایی داشت و کتاب «مردم» ژول میشله و سوسیالیسم پی یرلورو (P.Leroux) که از طرف مریدوی ژرژساند مؤلف «کنسوللو» و «گنتیس رودونشتات» به او رسیده بود - چونکه چهره‌ایی که او از خود نشان می‌داد بی‌شبهت با هنرمند آرمانی (ولک، ج ۴(۱)، ص ۲۵۱) ساندر در این آثار نبود -، در اواخر عمر با مجموعه اشعارش چنان بر شعرای جوان فرانسوی تأثیر گذاشته بود که آنها بفکر تأسیس مکتبی ادبی همچون «همداستانی» افتادند، آنهم در حالیکه تقریباً در همین ایام نویسندگان فرانسوی می‌گفتند که ویلسون رئیس جمهور آمریکا، طرح «چهار ماده‌ای» خود را از شاعر هموطن خود گرفته است (ویگر، ص ۱۷۳).

نتیجه:

به طوری که ملاحظه شد، ادبیات فرانسه تقریباً بمدت یک قرن نظری آگاهانه به ادبیات انگلیسی و بخصوص ادبیات جوان آمریکا، که بیشتر منظور نظر این مقاله بود، داشت و بلطف نویسندگان و شعرایی که به زبان انگلیسی آشنایی داشتند آثاری را ارائه نمود که به غنایی آن انجامید، آنهم ادبیاتی که از رمانتیسم تا ناتورالیسم و سپس تا اوانانیسم پیوسته از جنبش و پویایی خارق‌العاده‌ای برخوردار بوده است. لکن این غنایی به‌مراه سیر ادبی و مکتب آفرینی خود این ادبیات بوده و تأثیر ادبیات بیگانه، بخصوص آمریکا، تحولی اساسی را در بنیان آن بوجود نیاورده است چونکه پیوسته نویسندگان خلاق را در عرصه ادبیات خودش داشته است.

منابع و مأخذ:

- ۱- آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، چ هفتم، تهران خوارزمی، ۱۳۶۲.
- ۲- تراویک، باکتر، *تاریخ ادبیات جهان*، ترجمه عربعلی رضائی، تهران، فرزاد روز، ۱۳۷۳، ج ۲.
- ۳- رولان، رومن، *مهاتماگانندی*، ترجمه محمد قاضی، چ ۳، تهران، روز، ۱۳۴۷.
- ۴- پیزو، ژاکلین و جودین، ژان ژاک، *ادبیات ژاپن*، ترجمه افضل وثوقی، مشهد، ۱۳۶۹.
- ۵- محبوبی اردکانی، حسین، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، چ ۲، تهران، ۱۳۷۰.
- ۶- مینوی، مجتبی، *پانزده گفتار*، چ ۳، تهران، توس، ۱۳۶۷.
- ۷- ولیک، ژنه، *تاریخ نقد جدید*، ترجمه سعید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۷، ج ۱.
- 8- Balzac, *Le Père Goriot*, de P.G. Castex, Paris, Garnier, 1963, P.LVI
- 9- Caratini, Roger, *Encyclopedie thematique universelle*. Paris, Bordas, 1974.
- 10- Gobineau, *Oeuvres* (Bibl. de la Pleiade). Paris, 1983, t.2.
- 11- Henriot, Emile, *Neuf Siecles de litterature francaise*, Paris, 1958.
- 12- Lagarde, A. et Michard, L., *La litterature francaise*, Paris, Bordas - Laffont, 1971, t.3.
- 13- Schwab, Raymond, *La renaissance orientale*, Paris, Payot, 1950.